

گفتار پژوهشی

موتورسواران قانون گریز: یک رشد نابهنجار مشکلات فرهنگی طبقه پایین جامعه

مترجم: آفاق شارقى

عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه یزد

مقدمه

تیپولوژی نگرانی اصلی فرهنگ طبقه پایین جامعه است که براساس نظریه «والتر میلر» زمینه پیدایش خطاکاری گروههای اجتماعی است و با توجه به استانداردهای کلاسیک به عنوان اصلی مهم در تشریح رفتار گروههای مردان نوجوان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در اینجا ارزش عمومی روش بررسی «میلر» با تیزبینی و دقت نظر، در مقایسه با سیستم ارزشهای «میلر» و همچنین ارزشهای مربوط به موتورسواران قانون‌گریز بزرگسال نمایش داده شده است.

طرح عمومی «میلر» مشکلات موجود بین سیستم ارزشی مردان جوان طبقه پایین جامعه و تسلط سیستم ارزشهای طبقات متوسط و نیز کسانی را که در وضعیت‌هایی قرار دارند که می‌توانند رفتارهای ناشایست را تشریح نمایند از نظر خواننده مجسم می‌سازد. «میلر» در تشریح این ارزشها واژه نگرانی اصلی را به کار برده است. او تئوری کشمکش را پیشنهاد می‌کند. گرچه اختلاف نظرهایی در مورد جزئیات تشریح «میلر» از عملکرد گروههای جوان وجود دارد، اما موضوع اصلی که در تیپولوژی وی مطرح گردیده به علت اینکه مصداق کاملی برای تشریح ارزشهای مردان طبقه پایین جامعه است، کمتر مورد انتقاد قرار گرفته است. سؤالاتی نیز در مورد میزان تضاد این ارزشها با ارزشهای نوجوانان طبقه متوسط مطرح شده است (برای مثال رجوع کنید به Short et al. 1963).



از آنجا که موضوع تیپولوژی را مطالعه ارزشهای موتورسواران مورد توجه قرار گرفته است، در اینجا تشریح نمی‌گردد.

روش تحقیق

نتایج به دست آمده در این مقاله متکی بر سه سال شرکت در بین موتورسواران قانون‌گریز و مطالعه خرده فرهنگ آنان است. گرچه من عضو هیچ یک از کلوب‌های قانون‌گریزان نیستم، مع‌هذا در ده سال گذشته با اعضاء و کارمندان کلوب‌های موتورسواران قانون‌گریز و نیز با گروه‌های کمتر سازمان یافته (نیمه متشکل) موتورسواران، آشنایی داشته‌ام. من شخصاً یکی از علاقمندان موتورسیکلت‌سواری هستم، این امر ورود طبیعی مرا به مرحله موتورسواران تسهیل نموده است. من قادرم موتورسیکلت را هم سوار شوم و هم تعمیر نمایم. به دفعات در محل‌هایی که موتورسواران برای کارکردن روی موتورهایشان تجمع می‌نمایند، حضور یافته‌ام، و به این طریق به گروه‌های موتورسوار محلی دسترسی مستقیم حاصل کرده‌ام. تعمیرکردن موتورسیکلت این حقانیت و امکان را به من داده است که به گروه‌های موتورسوار محلی و نهایتاً به موتورسواران دیگر که شامل قانون‌گریزان هم می‌شوند، دسترسی پیدا کنم، گروه‌هایی را که مشاهده کرده‌ام، شامل کلوب‌ها تا گروه‌های کمتر شکل یافته انجمن موتورسواران بوده است، چهار گروه عمیقاً مورد مطالعه قرار داده شده‌اند. دو گروه کوچک محلی با نامهای مستعار "Good old Boys" و "Brothers" و تنسی وسطی، موضوع‌های مستقیم این مطالعه بودند. به علاوه یک گروه منطقه‌ای با نام مستعار "Bar Hoppers"، از طریق مصاحبه با اعضاء و کارمندان کلوب‌های موتورسواران، یک گروه در سطح ملی به نام "Convicts" به عنوان یکی از بزرگترین گروه‌های موتورسواران قانون‌گریز به طور وسیعی در سطح منطقه‌ای و ملی مورد مشاهده و مصاحبه قرار داده شد. اطلاعات اضافی نیز از طریق کوشش در مصاحبه با اعضاء و کارمندان بخش وسیعی از کلوب‌ها، در حوادثی که در سطح منطقه‌ای و ملی اتفاق می‌افتاد جمع‌آوری گردید. دانستن اینکه افراد مورد مطالعه اعضاء چه کلوبی هستند، با توجه به آرم کلوب‌ها و وصله‌هایی که به کار برده بودند به آسانی صورت می‌گرفت. این روش برای تشخیص



اینکه رفتار و ارزشها، اعتقادات و صفاتی که عمیقاً مورد مطالعه قرار می‌گرفت، متعلق به اعضاء کدامیک از چهار گروه فوق‌الذکر است به کار گرفته می‌شد. کاربرد وسیع فرهنگ مؤثر موتورسوار، که از طریق مراجعه به مجلات و کتب مربوطه حاصل می‌شد، عامل دیگری است که به نتیجه‌گیری‌ها اعتبار بیشتری می‌بخشید (این منابع در قسمت مآخذ درج شده است).

اطلاعات به کمک مصاحبه‌هایی که از ژانویه ۱۹۷۷ تا مارس ۱۹۸۰ انجام شد، جمع‌آوری گردیده است. مصاحبه‌ها به طور غیررسمی و بدون استفاده از هیچگونه برنامه از قبل تنظیم شده، ترتیب داده می‌شد، درست نظیر صحبت کردن معمولی، موتورسواران مورد مصاحبه قرار می‌گرفتند. با شرکت مستقیم در فعالیتهای گروهها چون اقامت موقت فاصله تعمیر موتورها تا حرکت کردن، مسافرت‌ها، مبادلات آنها، و حوادث جنون‌آمیزی چون هفته سرعت در ساحل «دی‌تونا»، فلوریدا و در مسابقات ملی قهرمانی مواد مخدر موتورسواران در بولینگ گرین، کنتاکی مشاهدات و مصاحبه‌هایی صورت می‌گرفت. این حوادث موجبات تماس گرفتن با موتورسواران سراسر ایالات متحده را برای نمونه‌برداری ملی در مورد کسانی که خود را وقف موتورسواری برای منظور خاصی کرده‌اند، از هواداران ساده گرفته تا قانون‌گریزان واقعی فراهم نمود. یادداشت‌ها و برداشت‌ها بعد از وقوع حوادث و یا هنگام شب بهتر می‌شد. گروه‌ها و افراد معمولاً اطلاعی نداشتند که مورد مطالعه قرار می‌گیرند. گرچه تلاش نمی‌کردم که این امر را پنهان نمایم. بعضی از موتورسوارانی که با من آشنا می‌شدند، کنجکاو می‌شدند که چرا یک استاد دانشگاه در فعالیت‌هایشان شرکت می‌کند، لذا به آنها گفته می‌شد که مطالعه‌ای در حال صورت گرفتن است دلیل این صداقت آن بود که می‌ترسیدم مرا عامل توزیع مواد مخدر بیندارند این افشاگری بندرت لازم بود، زیرا باعث شده بود که روی لباس آنها تأثیر بگذارد و سخنان نامفهوم آنان را سبب گردیده بود. به هر حال به همین طریق مرا پذیرفته بودند. کراً از من دعوت به عمل می‌آمد که در کارهای زننده و رفتار غیرانسانی آنان، نظیر استعمال مواد مخدر و معامله قطعات دزدیده شده شرکت نمایم. معمولاً چنین دعوت‌هایی از یک شخص بیگانه به عمل نمی‌آید، این امر به عنوان یک فرم سمبولیک نشانگر آن بود که مرا پذیرفته‌اند. سلوک و معاشرت وسیع من با باند



(دسته)‌های نوجوان طبقات پایین اجتماع از طریق مهارتی که در تعمیر کردن موتورسیکلت دارم، به من این امکان را داده بود که با آنها قاطی شوم. عمل خود افشاگری من دامنه‌ای از شگفتی تا سرگرمی به خود می‌گرفت. درست مثل عامه مردم، موتورسواران نمی‌دانستند که جامعه‌شناس یعنی چه، در عین حال شرکت یک استاد دانشگاه در جمع آنان قانونی بودن گروه آنان را توجیه می‌کرد.

مشاهدات و نتیجه‌گیریها به طور چند جانبه‌ای همدیگر را چک می‌کردند، اطلاعات از یک گروه پنج نفره موتورسوار که آنها را خوب می‌شناختم و از اعضای گروههای Convicts, Good old Boys, Brothers که در منطقه تنسی میانی زندگی می‌کردند، تهیه می‌شد. این اطلاع‌دهندگان با در نظر گرفتن چند معیار، انتخاب شده بودند:

۱- باید مرا بشناسند و برای من نیز شناخته شده باشند تا رابطه قابل اعتمادی بین ما به وجود آید. این امر اطلاع‌دهندگان را به موتورسواران محله‌ای محدود می‌کرد که در محل اقامت من پیدا می‌شدند. باید دانست که موتورسواران قانون‌گریز، به طور مشخصی قابل اعتماد نیستند و باید بر این امر فائق می‌آمدم.

۲- اطلاع‌دهندگان باید به قدر کافی رده‌بندی شوند تا مفاهیم به عنوان ارزشهای مربوطه از آنها مستفاد گردد. با توجه به اینکه اکثر موتورسواران به طریق مشخصی قابل رده‌بندی نیستند، این معیار اعضای زیادی را که من به خوبی می‌شناختم حذف می‌نمود. ۳- لازم بود اطلاع‌دهندگان را محدود می‌کرد به موتورسوارانی که به مناطق جغرافیایی وسیعی سفر نموده و در آنجا زندگی کرده بودند و تجربیاتی وسیع‌تر از آنچه که مربوط به منطقه جنوبی وسطی می‌شد داشته باشند. این امر باعث می‌شد که اطلاع‌دهندگان انتخاب شده مسن‌تر از جمعیت نوعی موتورسوار بوده و سن آنها بین سالهای اولیه دهه ۳۰ سالگی و اواسط دهه ۴۰ سالگی باشد. سه نفر از این اطلاع‌دهندگان صاحبان قبلی یا فعلی مغازه‌هایی که احتیاجات موتورسواران را تأمین می‌کردند، بودند. همه آنها چیزی بودند که می‌تواند به عنوان موتورسواران و نه هیچ چیز دیگر تعریف شود. بالاخره تمام اطلاع‌دهندگان باید دارای قدرت بیان روش زندگی موتورسواران بوده و مایل باشند که نظرات خود را ابراز دارند. بسیاری از نتیجه‌گیریها گرچه معتبر و مشخص بودند، ولی انتظار می‌رفت که مورد پسند خرده‌فرهنگ



موتورسواران قانون‌گریز شرکت‌کننده نباشد. یکی از اطلاع‌دهندگان به علت مخالفت آشکاری که با بعضی از نتایج به دست آمده داشت همکاری خود را متوقف نمود. به علاوه مکالمه با صدها موتورسواری که مورد سوءظن نبودند برگزار شد تا تعمیم نتایج به دست آمده را اطمینان بخش سازد. این امر مستلزم این بود که به طور ساده به عنوان افراد بی اطلاع برای پرسیدن جوانب یک امر اقدام شود. برای مثال سؤال شود: «چه خبر شده؟» یا «آنها چه می‌کنند؟» یا حتی مبادرت به یک اظهار نظر مثل «آن امر احمقانه است» یا «چرا آنان اینکار را می‌کنند؟» بشود تا شنونده را وادار به نشان دادن عکس‌العمل نماید. باید در نظر داشت که انجام امر تحقیق در مورد این نوع خرده فرهنگ غیرنرمال می‌تواند خطرناک باشد. این بدان علت است که بسیاری از قانون‌گريزان از رسیدگی دقیقی که در مورد آنها می‌شود استقبال نمی‌کنند، و از کسانی که احساس می‌کنند مورد اعتمادشان نیستند احتراز می‌نمایند. گرچه این امر شامل غیرموتورسواران هم می‌شود. من سعی کردم حتی الامکان غیرسرزده بر آنان وارد شوم. متعاقباً این روش تحقیق برای کاربرد تنظیم گردید. احساس کردم که حضور من مورد قبول آنان قرار گرفته است و در طول زمان تغییری را که به علت حضور من باشد، در رفتارشان ملاحظه نکردم. نشانه این امر آن بود که به من نام مستعار (Doc) دادند، و نهایتاً مرا به عنوان متخصص نوعی موتورسیکلت قدیمی (هارلی دیویدسن) شناختند. من رل یک فرد داخلی - خارجی را بازی می‌کردم.

خرده فرهنگ موتورسواران

ممکن است، موتورسواران قانون‌گریز را در طیف عمومی موتورسواران، به عنوان وقیح‌ترین رده به حساب آوریم، رده‌ای که (به قول خودشان با تغییرات مطلوب نشانگر چیزی کاملاً متمایز است که این تصور به ارزشهای احساسی عقب‌مانده آنها مربوط می‌شود). این موتورسواران شامل طیف وسیعی از زنان خانه‌داری که موتورهای کم قدرت سوار می‌شوند، تا کلپ‌هایی که اعمال غیرقانونی را کراً تکرار می‌نمایند، می‌شود، بنابراین واژه «قانون‌گريزان» در مورد آنان به کار می‌رود (Thompson, 1967:9). قانون‌گريزان معمولاً علائم مشخصی را به کار می‌برند و دارای روش زندگی کاملاً

مشخصی هستند، که تفاوت آنان را با سایر موتورسواران مشهود می سازد. این علائم شامل خال کوبی وسیع، ریش، جین های کثیف، گوشواره ها، کلاه های مخصوص، کاربرد سنجا قهای شبه نظامی، کفش های مهندسی، ژاکت های بی آستین با علامت کلوپ و داشتن سلاح هایی است که به طور مشخص شامل چاقو، تفنگ و انواع زنجیر موتورسیکلت و سایر زنجیرها می شود (Easyriders. November 1977: 28. 29. 55). لکن مهمترین علامت آنان موتورسیکلت «هارلی دیوید سن» است. البته باید در نظر داشت که بسیاری از موتورسواران دیگر نیز این علائم را به کار می برند، در حالی که جزو قانون گریزان نیستند. قانون گریزان همیشه به کلوپ ها تعلق دارند. در صورتی که بسیاری از موتورسوارانی که حتی شامل موتورسواران بریتانیایی و اروپایی می شوند، بعضی از جنبه های رفتار آنان به جز کاربرد موتورسیکلت «هارلی دیویدسن» را دارا هستند.

شیوه زندگی موتورسواران

بعضی از جنبه های زندگی موتورسواران شبیه جنبه هایی از برخی شاخه های مذهبی است (Watson. 1979). این روش زندگی یکی از انواع زندگی غیرعادی فرار از قراردادهای اجتماعی خرده فرهنگ طبقه پایین اجتماع است. آنان با هم دارای تشابهاتی از قبیل عدم اشتغال دایم، عدم اعتقاد به نظافت، نظم و ترتیب و سایر جنبه های رسوم فرهنگی هستند. برای مثال من مشاهده کرده ام که موتورها در اطاق زندگی یا آشپزخانه، که دو اطاق غیرضروری در خرده فرهنگ آنان به شمار می آید نگهداری و تعمیر می گردند. ظاهراً این عمل یک امر عمومی است قطعات موتور ممکن است در وان حمام که این نیز برای آنها وسیله ای غیرضروری است، روغنکاری شوند، موتورسواران و سایر کسانی که زندگی خرده فرهنگ غیرعادی را دارند، ممکن است براساس مشاهدات اتفاقی تصور شود که با هم مشابه باشند، مع هذا بعضی از ارزشهای موتورسواران قانون گریز به وضوح با خرده فرهنگ هیپی ها و بیت نیک های دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تفاوت دارد. خرده فرهنگ های غیرعادی دیگر روی ارزشهای انسانی تأکید می ورزند، در صورتی که ارزشهای موتورسواران قانون گریز، تأکید بر تسلط جنس



مذکر، بلوا، زور و نژادپرستی دارد (Easyriders, oct. 1977:15). گرچه آنان آزادی فردی و آزادی انتخاب را مورد تأکید قرار می‌دهند، ولی کلوپ‌ها هنگامی که با کاربرد یک ارزش، زندگی خود را در برابر خارجی‌ها مورد دفاع قرار می‌دهند، عملاً آزادی را سرکوب می‌نمایند. برای مثال وقتی گروه‌های "Convicts" مبادرت به یک سفر کلوبی (Run) می‌نمایند، همه افرادشان مجبورند در آن شرکت نمایند. کسانی که موتورهایشان تحت تعمیر است، جریمه می‌شوند و می‌بایست در یک کامیون با زنها مسافرت نمایند. بسیاری از قواعد کلوپ اعضا را ملزم می‌سازد که برای دفاع از خطر بلوا و بیرون رانده شدن دسته جمعی، آنطور که تصمیمات کلوپ مقرر می‌دارد، با دیگران همکاری نمایند. قواعد کلوپ معمولاً شامل اساسنامه و قوانین جدی است، که برای گروهی با این طبیعت، به طور تعجب‌آوری ماهرانه و پیچیده‌اند بسیاری از اعضای کلوپ به این مقررات مدون افتخار می‌نمایند. به نظر می‌رسد که فرم اساسی این مقررات از آنچه که توسط نمایندگی Hells تنظیم شده، اقتباس شده باشد. (Tompson, 1976:72). تصمیمات کلوپ به طریق دمکراتیک اتخاذ می‌شود. ولی حقوق اقلیت محترم شمرده نمی‌شود. وقتی که تصمیمی اتخاذ گردید، اطاعت از آن برای همه اعضا الزامی است و عدم رعایت آن، ریسک مجازات بدنی را در پی خواهد داشت. این قبیل قواعد شامل توجه به آرم‌ها است، این آرم‌ها اساساً به عنوان پرچم تلقی می‌گردند و نباید هرگز شسته شوند یا با زمین تماس حاصل نمایند. تصمیمات گروه باید طبق قوانینی باشد که در بالا ذکر شد و بعداً اشاره خواهد شد، نظیر دفاع کردن از حیثیت کلوپ از طریق شرکت دسته‌جمعی در انتقام‌گیری و توهین کردن به اعضا سایر کلوپ‌ها که رعایت آن برای اعضا الزامی است. قواعد کلوپ توسط کمیته‌هایی که خود تعیین می‌کنند و یا توسط مأمورین مسلحی که خود می‌گمارند یا توسط اعمال‌کننده‌های دیگر، اجرا می‌گردند. یکی از اعضای کلوپ این امر را بدین طریق توضیح داد: اگر از قوانین کلوپ پیروی نکنیم موتورسیکلتی را که همدم ما بوده است از ما می‌گیرند و دیگر حق عضویت باشگاه را نداریم. این توضیح خاص، توسط یکی از افرادی که منتظر پذیرفته شدن به عضویت کلوپ بوده‌اند و شکست آنان در تطبیق دادن خود با قواعد کلوپ ایشان را با عکس‌العمل‌های خشونت‌آمیزی به علت بازی کردن با حیثیت کلوپ روبرو کرده بود، داده شد. این امر از



طریق یک عضو بازنشسته کلوپ، موقعی که از او در مورد یک تعارض تقریباً فراوانی که مربوط به پوشیدن علامت کلوپ توسط شخص غیر بود. سؤال کردم، مستفاد گردید. استفاده از مواد مخدر تغییر دهنده فکر نیز یک مورد تفاوت بین خرده فرهنگ موتورسواران و خرده فرهنگ سایر افراد غیرعادی است. موتورسواران قانون‌گریز، هر چیزی را که خود آگاهی آنان را تغییر می‌دهد می‌آشامند و یا مصرف می‌نمایند (Easyriders May 1978: 24,25). گروههایی که مورد مطالعه قرار دادم، پیوسته Uppers و Downers و ماری جوانا، و بندرت هالوسینوژن (Hallucinogen) مصرف می‌نمودند. یکی از اعضای کلوپ توضیح داد که اگر عضو گروه سوم باشید، حالتی به شما دست می‌دهد که نمی‌توانید موتورسواری کنید. لذا ما آن را زیاد مصرف نمی‌کنیم، ظاهراً فرد می‌تواند با مصرف "Uppers"، "Downers" یا با خوردن مشروب موتورسواری کند ولی با مصرف «هالوسینوژن» نمی‌تواند این کار را انجام دهد. اگر خوب کنجکاو شویم می‌بینیم که بیشترین ماده مخدری که به طور عمومی مصرف می‌کنند، مشروب الکلی از نوع آبجو ملایم است، که موتورسوار به مقدار زیاد مصرف می‌کند. هر جا که موتورسواران باشند معمولاً مواد مخدر پیدا می‌شود، ولی آبجو همیشه وجود دارد.

کاربرد عنوان خارجی، استعمال مواد مخدر و جستجوی محل یا اجاره ارزان کراراً باعث تفاوت بین موتورسواران قانون‌گریز و سایر تیمهای غیرعادی، هم از جهت قلمرو و هم از جهت رابطه بین افراد نمی‌شود. موتورسواران معمولاً سایر افراد غیرعادی را تحمل می‌کنند. این امر بدان علت است که سایر غیرعادی‌ها، با آنها این رابطه را دارند که عرضه‌کننده مواد مخدر به آنها هستند و یا مشتری مواد مخدر آنان هستند. مع هذا موتورسواران با دیده اهانت به آنها می‌نگرند، زیرا آنها را به قدر کافی مرد نمی‌دانند. هیپی‌ها، Dopers و پری‌ها در نظر موتورسواران انواع مشابهی هستند. درجه مردانگی به عنوان یک ارزش مسلط به طرق مختلفی نظیر خشن بودن، دارای یک شکل عمومی زنده بودن و کثیف و وقیح بودن، عنوان می‌شود. وقتی که از یکی از اعضای کلوپ در مورد مرز جداکننده افراد محلی سؤال شد، این طور جواب داد: او یک هیپی است، ولی موتورسوار نمی‌شود، ما با او می‌سازیم، برای اینکه او شربت مخدر خوبی دارد. من به حال او تأسف می‌خورم، زیرا او هیچ اختیاری ندارد.



برخی از ارزشهای مشترک موتورسواران، شامل نژادپرستی، تمایل به نازیسم و حس برتری جویی درون گروهی است. از طریق رعایت این ارزشها می توان به حقانیت نائل آمد. یک عضو مشهور "Brothers" به علت کشتن یک مرد سیاه پوست، در برخوردی که در کوچه صورت گرفته بود، محکوم شده بود، اطلاع حاصل شده بود که این شخص بعد از آزاد شدن به قید کفیل، در آمریکای جنوبی نزدیک زن وشوهر نازی به عنوان کارگر کشاورزی مشغول کار شده و با آنان زندگی می کرد. این عضو مشخص، تا حدودی به زبان آلمانی صحبت می کرد و کراراً با تفنن از تبعیض نژادی و نظریه نازیسم صحبت می کرد. یک قانون گریز نوعی واقعی به یک کلوپ تعلق دارد، موتورسیکلت ساخت آمریکا سوار می شود. علامت های خرده فرهنگ خود را به نمایش می گذارد، حداقل از اکثریت غیر سفیدپوستان و نیز از موتورسیکلت ساخت ژاپن متنفر است، خیلی که هنر کند به طور ناپیوسته کار می کند، در همه اوقات لباس جین کثیف و ژاکت مندرس و کفش مهندسی می پوشد، آبجو می نوشد، هر ماده مخدری که در دسترس باشد مصرف می کند و زنان را اشیاء در خور اهانت تلقی می نماید.

جهان بینی و معیارهای فردی

موتورسواران جهان را دشمن، ضعیف و زن صفت در نظر می گیرد. شاید این طرز تلقی یک عکس العمل رئالیستی طبقه کارگر با تجارب تخصصی ای که دارد باشد. لذا این عکس العمل اقدامی در جهت تحقق بخشیدن برداشت شخصی اوست. کثیف، زنده و عموماً نامطلوب به نظر رسیدن ممکن است ابزارهایی باشند برای ترساندن دیگران، برای اینکه شخصی را تنها بگذارند. اما در عمل در بسیاری از موارد، این حالات ظاهری در مشاهده کننده ایجاد خشم و دشمنی و احساساتی می نماید، که مزاحمتی را که ظواهر مذکور می خواهند از آن جلوگیری نمایند، عملاً به وجود می آورد.

موتورسواران گرایش به این دارند که دنیا را برحسب اینجا و حالا ببینند. آنها نسبت به نهادهای اجتماعی چون خانواده، دولت و آموزش و پرورش دشمنی ندارند. بسیاری از اعضاء گروه محلی، دبیرستان را تمام کرده و بعضی نیز محصل دانشگاه بوده اند، و گاه نیز مشغول کار شده اند، بعضی ها افرادی با تجربه بودند، و تقریباً همه آنها بیش از یک بار



ازدواج کرده بودند. لکن عده قلیلی از آنان در این امور با موفقیت روبرو شده بودند. آنان عموماً لیاقت برآوردن تعهدات زندگانی را که برای برقرار کردن ارتباط با چنین نهادهایی لازم است، نداشته‌اند. برای مثال، ازدواج‌ها و روابط مشابه آنها را به ندرت بیش از چند سالی ادامه داده بودند. تحصیل احتیاج به کوشش متمرکزی دارد که در یک فاصله زمانی ادامه یابد، همان چیزی که آنها یا مایل نبودند و یا قدرت آن را نداشتند که به خرج بدهند. اکثریت آنان از شغلی به شغل دیگر رانده می‌شدند و یا اصلاً شغلی نداشتند. به سادگی این امر مسلم شده بود، که در ارتباط ماندن با جایی که اطلاع‌دهندگان زندگی می‌کردند کاری است بس مشکل. کراراً از موتورسواری محلی به من تلفن می‌شد. عدم توجه به وقت‌شناسی و نداشتن تعهد نسبت به آن، توسط موتورسواران نه تنها مربوط به طبقه پایین اجتماع است، بلکه از خصوصیات جوامع عقب‌مانده است. نتیجه این امر درگیریهای مکرر با نهادهای سازمان یافته بوروکراتیک، نظیر دولت و اقتصاد است. با نهادهایی که جهت‌گیری آنها بر مبنای کنترل قوای محرک، تعهد و وقت‌شناسی است و شکست آنان را در سازمانهایی که تعهدات و یا روابط فی‌مابین بلند مدت را لازم دارند، مانند خانواده و آموزش و پرورش موجب می‌شود.

یک نظر مشابه در مورد قوانین باعث تعارض‌های مکرر می‌گردد. موتورسواران اساساً آشوبگر نیستند، ولی تابع پیش‌آمدهای آنی‌اند. مقرراتی را که با پیش‌آمدهای آنی‌ای که برایشان اتفاق می‌افتد، تضاد داشته باشد، نادیده می‌گیرند. کوشش‌هایی که توسط مأمورین دولت جهت اعمال این مقررات قانونی اعمال می‌شود، به عنوان مقررات قانونی در نظر نمی‌گیرند، بلکه آن را به عنوان تقاضایی بدون دلیل به حساب می‌آورند. البته این چنین تابع پیش‌آمدهای آنی بودن می‌تواند هم مخرب باشد و هم به شکست خود آنان منجر می‌شود، من موتورسواری را دیده‌ام که با صرف صدها دلار برای بیش از حد زیاد کردن دور انجین موتورشان، در واقع آن را خراب می‌نمایند، همچنین درها، جعبه‌های گرامافون، کپسول گاز و سایر اقلامی را که در یک لحظه پیش‌آمد آنی، بر اثر خشم یا هر دم مزاحی و یا بی‌حوصلگی نابود نموده‌اند مشاهده کرده‌ام. موتورسواران آزادی را از آن جهت می‌خواهند، که پیش‌آمدهای آنی‌ای را که در نظر مشاهده می‌کنند وقیح است، تعقیب نمایند. گاه به گاه موتورسواران وقاحت خود را با اعمال خشونت



مخصوصاً در مورد افراد عادی نشان می‌دهند، مخصوصاً در مواردی که احساس نمایند محیط اجتماعی آنان مورد تجاوز واقع شده است. شاهد این امر حوادثی است که در سال ۱۹۷۸ در مسابقات قهرمانی موادمخدر اتفاق افتاد و حادثه‌ای که برای موتورسواران در بولینگ‌گرین کنتاکی، حادث شده است. منطقه‌ای از پارک تفریحی محلی به طور انحصاری برای موتورسواران اختصاص داده شده و با علایم واضح بزرگی مشخص شده بود. گاه به گاه اهالی محلی و توریست‌های وقیح پافشاری می‌کردند که داخل آن محوطه شوند و ببینند در آنجا چه می‌گذرد. موتورسواران به ضیافت و خوردن مشروب زیاد و صرف موادمخدر پرداخته بودند. حرکات آنی آنان شامل لخت شدنهای مکرر زن و مرد بود که، سایر موتورسواران گاه تذکر می‌دادند ولی برایشان صحنه تکان‌دهنده‌ای نبود. مع‌هذا موقعی که افراد خارجی وارد آنجا می‌شدند، آنان به عنوان نشان دادن اعتراض و بیزاری خود نسبت به کسانی که آنان را تماشا می‌کردند، برهنگی خود را عمداً شدیدتر کردند. نتیجه این بود که شهر «بولینگ‌گرین» وقوع حوادث مشابه آن را در آینده تقلیل داد. مسابقات مزبور سال‌های بعد در جاهای دیگر برگزار گردید.

موتورسواران، معمولاً خود را به عنوان خارجی تلقی می‌نمایند. من در فرصت‌هایی، موتورسواران محلی را به جایی که آنان در معرض تماس با طبقه متوسط قرار می‌داد دعوت کرده‌ام. جواب مکرر آنان، این بود که با آنان جور در نخوانند آمد. یا احساس خواهند کرد که در خارج از محل خودشان هستند. اساساً به نظر می‌رسد که آنها احساس می‌نمایند که نمی‌توانند با آنچه که جامعه‌شناسان طبقه متوسط می‌نامند رقابت نمایند. مع‌هذا من هرگز این واژه را از موتورسواران نشنیده‌ام. موتورسواران خود را به عنوان بازنده در نظر می‌گیرند، این امر را به وسیله علائمی نظیر خال‌کوبی، آرم‌ها و حتی خلق و خویشان که آنها را به صورت خطاکار نمایش می‌دهد، نشان می‌دهند (One Percenter). آرم مورد نظر آنان است، که پوشنده آن را به عنوان یکی از منحرف‌ترین رده‌های برادران موتورسوار معرفی می‌نماید. در واقع دنیایی که آنان برای خودشان ایجاد کرده‌اند، کوششی است برای دور ماندن از قواعد رقابتی که نمی‌توانند از طریق آنها توفیق حاصل نمایند و برای ایجاد جامعه‌ای که کسی در آن رقابت نمی‌نماید و می‌توان در آن به سادگی به حیات خود ادامه داد (Montgomery, 1976, 1977). افاده خود مهمّ بینی عواملی



هستند که درایت شخصی را به سرعت از او می‌گیرند. شخصی با هم ردیف موتورسوار خود رقابت نمی‌کند و یا او را از رقابت منصرف می‌سازد، برای اینکه او یک "Brother" است. این طور نیست که موتورسواران با دنیای خارج دائماً دشمن باشند آنان نسبت به چیزی که ایشان را تهدید می‌کند و یا به آنها اهانت می‌نماید بی تفاوت هستند.

تعرض (ایجاد مزاحمت)

درست همانگونه که در کاربرد مکرر واژه «قانون‌گریز» ملاحظه گردید تعرض هم موضوع عمده فرهنگ موتورسواران قانون‌گریز است.

واژه قانون‌گریز به کسی اطلاق می‌شود که حقانیت خود را از طریق مبادرت به رفتار وقیح و حتی غیرقانونی نمایش دهد. در این خرده فرهنگ، «تعرض» به نظر می‌رسد بر آوردن چندین منظور باشد. کاربرد تعرض یکی از طرق نمایش دادن مردانگی است - تعرض از نظر سنتی حتی ویژه جنس مذکر است - تعرض اتحاد گروه را نیز از طریق تأکید بر حیثیت خارجی فرد قانون‌گریز، استحکام می‌بخشد. یک حیثیتی که ممکن است فقط از طریق شکل گرفتن یک ضد فرهنگ از بین برود. با در نظر داشتن نظر جهانی موتورسوار قانون‌گریز، و آنی بودن محرک‌هایش، تعرض دست آورد اقدام بدون خودآگاهی است. تعرض ممکن است بر اثر کاربرد مواد مخدر، موتور یا قطعات دزدیده شده، داشتن صلاح آتشین یا به سادگی با نوشیدن دسته جمعی مشروب به وجود آید. برخی از موتورسواران را که خوب می‌شناختم، دارای سوابق زندان به علت آدم‌کشی (که مرتکبین آن را دفاع از خود می‌نامیدند)، دریافت اموال دزدیده شده، داشتن مواد مخدر، تجاوز به عنف و توهین به کارمند دولت، بودند. همه آنان این محکومیت‌ها را غیر عادلانه می‌دانستند و ادعا می‌کردند که رفتارشان موجه بوده است، یا اینکه قربانی مقررات سفت و سخت جاری و یا اذیت عمدی پلیس، شده بودند.

تعرض، فرم برخورد بین کلپ‌های موتورسواران و گروه‌ها را به خود می‌گرفت (Easyriders. April 1979: 13. 41). اغلب این اقدامات، به علت موضوع‌های مربوط به دفاع از حیثیت کلپ، در قبال دزدیدن زنان، یا آگاهی یافتن از اشتباهات اعضای سایر کلپ‌ها بود. به نظر می‌رسد که محرک عمومی این فعالیت‌ها استفاده از فرصتی باشد که



خشونت خود را نشان دهند (مسأله خشونت بعداً شرح داده خواهد شد). تنها برخورد علنی ای که من دیدم، حادثه‌ای بود که قبلاً هم به آن اشاره شد، که بین Brothers و Convicts اتفاق افتاد، و مربوط به حق گروههای دیگر در مورد پوشیدن علامت (One-Percenter) به عنوان قسمتی از آرم کلپوشان بود. در سالهای اخیر گروهها برخوردهای بین کلپوها را متوقف نموده‌اند و به برخورد بین اعضای گروه و پلیس تأکید می‌ورزند. موضوعی که نمونه جاری این برخوردها را ارائه می‌دهد، و منجر به اتحاد کلپ‌ها می‌گردد، قانون اجباری کردن کلاه محافظ در بسیاری از ایالتها و کوشش مربوطه توسط اداره حمل و نقل فدرال برای نظم دادن تغییرات مزبور در مورد صاحبان موتورسیکلت است.

عکس‌العمل سازمان یافته در مورد تعرض، که بر اثر کوشش برای تنظیم مسائل مربوط به موتورسیکلت و موتورسیکلت‌سواران به عمل می‌آید، شاید به همان اندازه به آگاهی سیاسی و خود آگاهی طبقاتی نزدیک است که به اوج لذت جنسی رسیدن موتورسواران. مع‌هذا انواع موتورسواران معمولاً کار کمی را می‌توانند در قبال این اقدامات انجام دهند، تا حدودی به علت آنکه آنها را امیدوارکننده نمی‌دانند، و تا حدودی به علت آنکه، آنان به درستی پشتیبانی و حضور خود را در چنین فعالیت‌هایی ناخوش آیند به عنوان روابط عمومی تلقی می‌نمایند.

خشونت (سرسختی)

علاوه بر تعرض، سرسختی نقطه اصلی تأکید موتورسواران بر حالت مردی و وقاحت است. لازمه خشن بودن تعرض بدون نشان دادن علایم ضعف است. بنابراین هدف تعرض این است که حالت سرسختی مردانه را نمایش دهد. موتورسواران به وسایل راحتی نظیر اتومبیل و یا طرحهایی که راحتی موتورسواران را تأمین می‌کند یا بر امنیت موتورسواری می‌افزاید نظیر محافظ چشم، کلاه محافظ، تعلق و حتی فنر عقب (که تکان را کاهش می‌دهد)؛ با نظر بد نگاه می‌کنند. موتورسواران پارچه‌های جین و یا چرم می‌پوشند ولی آستین‌ها را جدا می‌کنند، تا بی‌پروایی خود را نسبت به خط شلوغی جاده، سایشی که بر اثر تماس با سطح جاده بر اثر سرعت زیاد ایجاد می‌شود و مواد



محافظ کننده می توانند از آن جلوگیری نمایند، نشان دهنده قسمتی از سرسختی، ممنوعیت هرگونه ابراز علاقه‌ای به زنان و بچه‌هاست مگر آنکه به شکل متلک باشد. به زنان با نظر اهانت و به عنوان بلائی لازم نگاه می‌کنند (معمولاً زنان و کودکان را به عنوان مزاحم می‌بینند و جز ایجاد مزاحمت کردن چیزی بیش نیستند. اگر باکنجکاووی با مسأله روبرو شویم می‌بینیم تعداد زیادی از زنان علیرغم رفتار بدی که از موتورسواران می‌بینند به طرف آنها جلب می‌شوند. یکی از اعضای کلوپ، اهانت خود را نسبت به زنان، به این طریق بیان کرد: اگر من می‌توانستم یک مرد جالب را پیدا کنم، هرگز با زن ارتباط نداشتم. من آنها را دوست ندارم. آنها چیزی جز اسباب مزاحمت نیستند. هنگامی که در مورد عامل گرایش زنان در خرده فرهنگ سؤال کردم، یک مرد عضو کلوپ، به سادگی جواب داد، آنها به دنبال هیجان می‌گردند، زنانی که به چنین صحنه‌هایی جلب می‌شوند، به نظر می‌رسد که خودشان نیز خشن و سرسخت هستند. همه آنها غیرجالب نیستند، ولی در اکثر آنها علائمی از پیری زودرس که خاص طبقات پایین اجتماع و انحرافات در زندگی است، مشاهده می‌شود، همه کار می‌کنند تا از زوج خود و موتورسیکلتش نگهداری نمایند. باید اقرار کنم که مصاحبه‌های من با زنان موتورسوار محدود بودند، تا مبادا قصد من بد تعبیر شود. من می‌توانستم برخی از آنان را تحت عنوان خودفروشی جنسی اجیر نمایم. زیرا بسیاری از آنان را می‌توان خرید. لکن ملاحظات مالی و اخلاقی مانع این اقدام می‌گردید. گمان عمومی من بر این است که این زنان عموماً از خانواده‌های طبقه پایین جامعه می‌آیند - از جایی که موقعیت زن به طور قابل توجهی با آنچه که در بین موتورسواران وجود دارد تفاوت ندارد. موتورسوار به او هیجان و فرصتهای شرکت در عملیات نمایشی، و عملیات عجیب و غریبی که به طور قابل توجهی با زندگی مادرانشان متفاوت است ارزانی می‌دارد. بسیاری از این زنان قبل از اینکه به موتورسواران پناه برند، مادران بچه‌های نامشروع بوده‌اند، و خود را از زنان شکست خورده‌ای می‌دانند که از نظر احترام چیزی ندارند که از دست بدهند. به نظر می‌رسد که اغلب خودباوری کمی دارند که با موقعیت آنان به عنوان (Old ladies) جور است.

البته موتورهای سنگین بزرگی که موتورسواران، سواز می‌شوند نیز علامت سرسختی آنان است. هرکسی نمی‌تواند این موتورها را به علت وزن زیادی که دارند



سوار شود. بسیاری از مدلها با ضربه پا (کیک) روشن می شوند، و مقداری نیرو و مهارت لازم است تا روشن شوند. میزان معینی بی پروایی نیز به کار می برند تا سرسختی خود را نشان دهند که از "Bruce Springteen" نقل می کنیم: «آن یک تله مرگ است، ضربه خودکشی است». (Springteen. 1967) و قدرت سوارشدن و اوراق کردن آن و باقی ماندن سرسختی را به طریق مهبی نمایش می دهد. نمونه ای از تجربه من در این مورد ممکن است مطلب را روشن نماید. گرچه من موتورسیکلت را برای سالها سوار شده ام، زمانی به وجود گروه موتورسواران محلی پی بردم که در حال تعمیر موتور «هارلی دیویدسن» خود بودم. مع هذا مورد قبول قرار گرفتن کامل من توسط این گروه مسلم نشد تا آنکه تصادف بالقوه مرگبار من اتفاق افتاد. البته موتورسواران محلی ای که به طور مبهمی من را شناخته بودند، به من قطعات موتور را تقدیم می کردند و در تعمیر موتور مرا یاری می دادند. و با من با اسم مستعار "Doc" برخورد نمودند. کم کم درجه بالاتری از پذیرفته شدن توسط آنها را احساس کردم و این امر بعد از اینکه سرسختی خود را به وسیله جان به در بردن از تصادفات نشان دادم، ادامه یافت. سرسختی در این معنی ترکیبی از حماقت و بدشانسی است که به سختی مربوط به هنر شخص می شود.

زیرکی (مکر و حيله)

آن طور که «میلر» شرح داده است، با توجه به این خصالت، به نظر می رسد که ارزشهای موتورسواران از ارزشهای عموم طبقات پایین فاصله بگیرد. واژه «موتورسوار بی زبان» کراراً برای توصیف خود به کار برده شده است. اگر امکان انتخاب کردن بین اجتناب کردن، حيله گری بیش از حد، یا مقابله کردن با حریف، میسر باشد، به نظر می رسد که موتورسوار، اجتناب یا مقابله را برگزیند. مقابله کردن به او این فرصت را می دهد که خشونت خود را از طریق تعرض نمایش دهد. به اجتناب کردن، ارزش بالایی داده نشده، لکن هیچکس نمی تواند از تمام تعرض هایی که می نماید پیوسته جان سالم به در برد؛ و کراراً باید از بالاترین چیز خود مایه بگذارد: خود زندگی را و یا لاقلاً آزادی را، شکل ظاهری خشونت و کارهای عجیب و غریبی که در بالا به آن، اشاره شد، مقابله کردن را به صورت رویدادی در می آورد که کم اتفاق می افتد و در صورتی اتفاق می افتد



که عده‌ای افراد بیگانه برای گروه موتورسواران متمرّد، مزاحمتی ایجاد نمایند و موضوع دارای اهمیت زیادی باشد. بنابراین به نظر نمی‌رسد که حيله‌گری یک ارزش یا خصلت تأکید شده موتورسوار باشد. آنطور که «میلر» مطالعه کرده است، قمار وسیله‌ای است برای بی‌ارزش کردن طرف مخالف.

هیجان

یکی از چیزهای قابل توجه، در مورد شیوه زندگی موتورسواران قانون‌گریز، جنبه‌های افراطی آن است. موتورسواران جز هنگامی که در بازداشتگاه و یا زندان هستند، که چندان هم غیرمعمول نیست، هنگام روز را در مغازه‌های موتورسیکلت، باشگاه‌ها، یا بارها اقامت می‌کنند. جاهایی که غالب اوقات موتورسواران رفت و آمد می‌کنند، معمولاً در حول و حوش محلات طبقات پایین جامعه است. برای مثال یک کلوپ که به عنوان اداره مرکزی، محل حزب و محل اقامت اضطراری افراد در هنگامی که محل اقامت شخصی ندارند به کار می‌رود. معمولاً خانه‌ای است اجاره‌ای - کلوپها بی‌شبهت به یک محل انجمن اخوت طبقه پایین جامعه نیستند. موتورسواران بارها را متعلق به خود می‌دانند. این امر مستلزم آن است که بارها را در کنترل انحصاری طبقه پایین خود و یا طبقه کارگر به عنوان مشتریان آنها، درآورند. معمولاً این طرحها کمتر دوام می‌آورند، زیرا بارها ممکن است به عنوان یک مرکز فساد بسته شوند. صاحب بار نیز ممکن است به دلایل اقتصادی و یا شخصی، شغل خود را تعطیل نماید. من حداقل در مورد یکی از این قبیل بارها، ناظر بودم که توسط افراد محلی به آتش کشیده شد. تا اهلی از مزاحمت آن در امان باشند. صاحب آن شغل کار خود را به ۴۰ میلی آن محل منتقل نمود.

موتورسواران محلی معمولاً کارهایی انجام می‌دهند که مستلزم مهارت زیاد نیست و یا به مهارت کمی احتیاج دارد، که در سطوح پایینی قرار دارد (یا کم درآمد) است مثلاً آنان به عنوان عمله، کارگر کارخانجات، کارگر ساختمانی، نگهبان بیمارستان، کار می‌کنند. بسیاری از آنان به طور دائمی کار نمی‌کنند، و از طریق زنانی که با آنها هستند تأمین می‌شوند. به هر حال، بیشترین ساعات روز را در یک محیط گنج و مرگبار صرف



می‌نمایند، جایی که بیشترین تنوع ممکن است یک مسأله مکانیکی مربوط به یک موتورسیکلت باشد. رهایی از چنین شیوه زندگی تیره برایشان مهیج است. پناه بردن به مواد مخدر، الکل و پارتنی‌های جنون‌آمیز، نوعی فرار از این زندگی است. فرارهای دیگر شامل مسافرت دسته‌جمعی (Run) و یا فقط موتورسیکلت سواری است که بر مبنای آن خرده فرهنگ موتورسواری نامیده شده است. کراراً هر دو فرم فرار با هم ترکیب می‌شوند، حوادثی چون مسافرت‌های دسته‌جمعی Sturgis Daytona و رفتارهای جنون‌آمیز (Mardi Gras) نمونه‌هایی از این فرارها هستند. زندگی‌ای که در لبه پرتگاه مشقت قرار دارد، به نظر عجیب و غریب، ستمگر و خشن می‌آید، که ایجاد هیجان‌ات خودنابودی را سبب می‌شود، مخصوصاً هنگامی که در جهت ایجاد مزاحمت زیادی برای دیگران، به کار می‌رود. برخلاف وضعیتی که میلر مطالعه کرده است به ندرت دیده می‌شود که هیجان و تعرض مربوط به زنان باشد، زیرا حیثیت زنان در بین موتورسواران، پایین‌تر از حیثیت آنان در طبقه پایین اجتماع است. من هرگز برخوردی را که به علت یک زن باشد در میان موتورسواران ندیده‌ام. و در مورد ترتیب اتفاقی که یک زن از یک موتورسوار به موتورسوار دیگر منتقل می‌شود تکان خورده‌ام. به نظر می‌رسد، معاوضه زنان حق طبیعی مردان باشد، زنان معامله شده به کنار گذاشته می‌شوند، درست همان طور که چاقوی جیبی بین مردان پیر مبادله می‌گردد. گاه در طول یک مسافرت دسته‌جمعی (Run)، استفاده از یک زن به من پیشنهاد شده است. چنین پیشنهادی همیشه از طرف مردان بوده است، این امر درست به طریقی که ممکن است فردی استفاده از ابزاری را به همسایه خود واگذار نماید، صورت گرفته است (مع‌هذا هرگز به من قرض دادن یک موتورسیکلت پیشنهاد نشده است). توجه کم به زنان همراه با تأکید سنتی موتورسواران روی برادری به نظر می‌رسد که برخورد آنان را در مورد زنان به حداقل رسانده باشد. به نظر می‌رسد، برخوردهایی که به علت زنان اتفاق می‌افتد، بین کتوپ‌ها بوده، و در آن بیشتر آبروی کتوپ در میان است تا مسأله حسادت یا رنجشی که به علت از دست دادن رابطه با یک زن ایجاد می‌شود.



سرنوشت

به علت آنکه موتورسواران در مورد زیرکی تا حدی که «میلر» در بین طبقه یا بین جامعه مشاهده کرده است، تأکید نمی‌ورزند. نقش سرنوشت در تشریح شکست تا موقعیت، برای آنان متفاوت است. در تحلیل «میلر» وقتی فرد بسیار زیرک باشد سرنوشت، مسأله‌ای عقلایی خواهد بود. توجه به موتورسواران نسبت به سرنوشت خیلی عمیق‌تر است و می‌تواند از نظر تصور و بیانی جبری تشریح گردد. مفهوم دیگر در کانون فرهنگ و هنر آنان قرار دارد. موتورسواری که از نظر اقتصادی توفیقی حاصل نماید، و یا بیش از حد درستکار باشد، مورد سوءظن قرار می‌گیرد، و دیگر یکی از آنها محسوب نمی‌شود. او در بیرون موفق شده و به لحاظی خود را فروخته است. موفقیت او به تنهایی شکست او را در تعهد بودن نسبت به ارزشهای اساسی‌ای که دارند نشان می‌دهد. او شبیه یک سرخ پوست ثروتمند است که دیگر یک سرخ پوست نیست بلکه یک مرد سفید با پوست سرخ است. اعضای گروههای محلی (Brothers و Good old Boys) می‌آمدند و می‌رفتند عضویت نوسان می‌کرد، بعضی از اعضا به علت مشکلات شخصی استعفا دادند. مع‌هذا بسیاری از اعضای قبلی هنوز در همان اطراف بودند. تنها خصلتی مشترک در همه اعضای قبلی، موفقیت اقتصادی بود. گرچه این اعضای قبلی باید مسن‌تر بودند. بسیاری از اعضای جاری نیز به همان سن و سال و یا حتی مسن‌تر بودند. موفقیت در واحدهای شغلی کوچک نوع معمول موفقیت‌های اقتصادی آنان بود. بعضی از اعضای سابق که به موقعیت مدیریت در رده‌های پایین کارخانه‌های محلی و مشاغل و البته به آنها ارتقاء داده بودند ظاهراً بیش از این از نقش قبلی خود در کلپ راضی و راحت نبودند و به همین دلیل استعفا کردند. برخی از آنان موتورشان را نگه می‌داشتند و برخی دیگر آن را با موتورهای توریستی آبرومندتر عوض می‌کردند. برخی هم موتورهایشان را فروختند. به هر حال گرچه برخی از ارتباط محدود اجتماعی خود را حفظ کردند و برخی در مسابقات گاه به گاه هفتگی شرکت می‌کردند به نظر می‌آید که آنها دیگر در فعالیت‌های کامل گروهی شرکت نمی‌نمایند. همین امر منجر به استعفای رسمی آنان از کلپ گردید. موتورسواران اساساً خود را از بازنده‌ها می‌بینند، و این امر از طریق لباس، مسکن و سایر نشانه‌هایی که مربوط به یک بازنده خطرناک، با اوقات تلخ



است منعکس می‌شود. آنان ظاهراً دیگر خوابهای دوران نوجوانی و رؤیای تغییرات بزرگ غیرواقع‌بینانه را نمی‌بینند. زندان و مرگ به نظر می‌رسد که ملازم طبیعی رویه زندگی موتورسوار باشد. سرنوشت معیار عمده‌ای است که اکثراً در هنر موتورسواری خود را نشان دهد.

خودمختاری

خودمختاری در قالب آزادی محور فلسفه توصیفی موتورسوار است و از این جهت مضمون طبقات پایین جامعه، که به وسیله «میلر» تشریح گردیده است، کاملاً موازی است. آنان اصرار می‌ورزند که تنها گذاشته شوند، تا از شر افراد مزاحم مجری قانون و قواعد دست و پاگیر بوروکراتیک در امان باشند. این یک مضمون مشترک در فرهنگ و گفتار شخصی موتورسواران است. خود موتورسیکلت یک چیز شخصی است و مایه تأسف است که دارای یک جای اضافی برای یک old lady و یا down نباشد. به بیانی روشن زندگی یک موتورسوار تا آنجا ضد اجتماعی است که مربوط به جامعه‌ای بزرگتر می‌شود که وی نمی‌تواند خود را با آن تطبیق دهد. یک موتورسوار می‌داند که او هدفی است شدیداً قابل رؤیت و انتقاد، از این رو، یک قانون‌گریز واقعی برای دفاع از خود به یک کلپ تعلق دارد و بندرت بدون همراهی چندین برادر مبادرت به یک سفر طولانی می‌نماید.

کلپ‌های قانون‌گریزان هم طرفدار استبداد و هم دموکراتیک هستند. اعضا می‌توانند در مورد موضوعها رأی خود را بدهند. یا حداقل کارمندان را انتخاب نمایند. لکن سیاست و قواعد کلپ مطلق هستند و ممکن است از طریق زور اعمال شوند. رفتار ضد اجتماعی‌ای که خاص روش زندگی قانون‌گریز است، خود کراراً باعث از دست دادن خودمختاری می‌گردد. اغلب زندانها با حجم‌های مختلف نه تنها عده قابل توجهی از جمعیت موتورسواران را در خود جای می‌دهند، بلکه ممکن است دربرگیرنده قسمتی از زندان محلی برخی از کلپ‌های بزرگتر باشند (life Angst 1979: 80-81) و Easyrides که یک نشریه ویژه موتورسواران است به طور منظم، شامل قسمتهایی از نامه‌های زندانیان به دوستان مکاتبه‌ای آنان و سایر درخواستهای برادران زندانی بود



(Easyriders, oct 1977: 16-1970). از این رو گرچه خودمختاری به صورت حق متفاوت بودن با دیگران، با کینه‌جویی تعقیب می‌شود، درنده‌خویی‌ای که این هدف با آن دنبال می‌شود، سبب شکست مکرر آن می‌گردد.

«میلر» متوجه یک احساس دوگانه بین نوجوانان طبقه پایین جامعه نسبت به حاکمیت گردیده است: آنان هم آن را پیشنهاد می‌کنند و هم موقعیت‌هایی را جستجو می‌نمایند که به آنها تحمیل گردد. ساخت کلوب‌های قانون‌گریزان و زندانی شدن مکرر آنان که نتیجه روش زندگیشان است، به نظر می‌رسد که محصول احساس دوگانه مشابهی باشد. نوع دیگر از دست دادن خودمختاری بین باندهای طبقه پایین اجتماع، که «میلر» آن را مشاهده کرده، وابستگی به جنس مؤنث است که باعث عدم هم‌آهنگی شده، و منجر به لگه‌دار کردن حیثیت زن توسط طبقه پایین جامعه بوده است. مع‌هذا قانون‌گریزان کل این جریان را یک قدم جلوتر می‌برند. بسیاری از زنان آنها مبادرت به فحشا، پیشخدمتی با بدن نیمه برهنه یا نوکر صفتی و کارگری سنتی زنانه می‌کنند. بعضی از قانون‌گریزان، از طریق درآمد چندین زن، امرار معاش می‌نمایند و از این جهت به آنان وابسته‌اند. درست همان طور قوآد گروهی روسپی‌ها، به نظر خودشان، بعضی از این موتورسواران متکی به چند زن می‌شوند تا او را تأمین کنند و نه برعکس.



نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد طبقه‌شناسی «میلر» در مورد موضوع اصلی طبقه پایین جامعه، درست همانگونه که برای تحلیل بعضی از نیروهایی که سبب خطاکاری باند جوانان می‌شوند صادق بود، مدلی معتبر برای تحلیل فرهنگ موتورسواران قانون‌گریز باشد، گرچه تفاوت بین ارزشها و تشریح آنها وجود دارد. این تفاوتها اساساً آنهایی هستند که به وسیله جا به جا شدن ارزشها، بین جوانان خیابانی تا مردان بزرگسال به وجود می‌آید. هر دو گروه می‌توانند طبقه پایین جامعه به حساب آیند. لکن تجربه من در مورد موتورسواران نشان دهنده کسانی است که دارای زمینه خانواده طبقه کارگر با یک حرکت قهقراپی (نزولی) هستند. درصد تعجب‌آوری از موتورسواران که با آنان مصاحبه به عمل آمد نشان می‌داد که شغل پدرانشان مربوط می‌شد به طبقه کارگر قابل احترام یا قسمت

پایینی از طبقه متوسط. مثال‌ها شامل کارگریست، پیمانکار جنگلبانی و الوار و تجاری که راه را به موتورسواران می‌فروشند و صاحب آژانس مستغلاتی می‌شود. این افراد مسلماً قربانی فقر نسل اندر نسل نیستند. من آنان را به طبقات پایین کارگری که از نظر اجتماعی ارزشی ندارند طبقه‌بندی می‌کنم.

این مطالعه مقدماتاً به عنوان یک تشریح نظر قوم‌نگاری خرده فرهنگی که مطالعه آن مشکل و گاهی خطرناک است عنوان شده که وقتی از بیرون به آن نظر انداخته شود، به صورت یک گروه سازمان نیافته‌ای از افراد متفرق ظاهر می‌شود. لکن وقتی به طور دقیق از دیدگاه شخصی که داخل آن قرار گرفته به آن نظاره شود ملاحظه می‌گردد که دارای سیستم ارزشی منسجمی است که به طور معقولی سازگاری دارد و نیز دارای شیوه زندگی‌ای است، که بر آن سیستم ارزشها متکی خواهد بود.



یادداشتها

- ۱- بلوز مورد توجه در مراسم "cult" به گفته یک فرد بلوزی است که بر روی آن جمله «اگر موتورسوار هارلی نیستید هیچ به حساب نمی‌آیید» نوشته شده است.
- ۲- موتورسواران، با خرید و فروش مواد مخدر، الکل و حتی فحشا خود را تأمین می‌کنند.
- ۳- از کل مقالات منتشر شده در مجلات "Easyriders" سال ۱۹۷۷، ۴۰٪ مقالات مربوط به مرگ موتورسواران بوده است.
- ۴- انتخاب رهبر براساس مراحل مختلف است، برخی از آن مراحل در نظر افراد خارج از خرده فرهنگ به سختی ممکن است دموکراتیک به حساب آید. رهبران به طور جمعی انتخاب می‌شوند، دلاوری فیزیکی ممکن است اساس انتخاب باشد، به طور مثال.



منابع

- Choppers
1978 "club profile: Northern Indian invaders M/C." (March): 36.
- Choppers
1980 "Mailbag." (April): 12.
- Easyriders
1977 "Gun nut report." (February): 28, 29, 55.
- Easyriders
1977 "Gang wars are a thing of the past". (April): 13,14.
- Easyriders
1977 "Man is the ruler of woman." (october): 15.
- Easyriders
1977 "Jammin in the Joint." (october): 16-19.
(also "Mail call").
- Easyriders
1978 "The straight dope on Quaaludes." (May): 24-25.
- Gordon/Robert A; Short, Jr, James F. Cartwright, Desmond, and strodbeck. fred.
1963 "Values and gang delinquency."
American Journal of sociology 69: 109-128.
- Life
1979 "Prison without stripes." (1979): 80-81.
- Miller, Walter B.
1958 "Lower class culture as a generating milieu for gang delinquency."
Journal of social issues 14: 5-19.
- Montgomery, Randall



1967 "The outlaw motorcycle subculture."

"Canadian Journal of Criminology and corrections 18.

- Montgomery, Randall

1979 "The outlaw motorcycle subculture II.

"Canadian Journal of criminology and corrections 19.

- Springsteen, Bruce

1975 "Born to run." Columbia Records.

- Supercycle

1979 "on reserve." (May): 14-15, 66.

- Thompson, Hunter

1967 Hell's Angels: a strange and terrible saga. New-York: Random House.

- Watson, John M.

1979 "Rigteousness on two wheels: bikers as a secular sect." unpublished paper read at the southwestern social science Association.

